

اژدهای زرد در آب‌های گرم: منافع استراتژیک جمهوری خلق چین در خلیج فارس

سعید وثوقی^۱ - مجتبی قلی‌پور^۲ - عاطفه داراب‌زاده^۳

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۵

تاریخ تصویب: ۹۲/۴/۲۴

چکیده

رفتارسیاست خارجی دولت‌ها در سطح نظام بین‌الملل، بیش از هر چیز بازتاب فرآیند تعقیب منافع ملی آن‌هاست، بدان‌گونه که خود تصور کرده‌اند. به این ترتیب برای فهم رفتار یک دولت خاص نسبت به یک منطقه خاص، بهترین راه شناسایی منافع بلندمدت و کوتاه‌مدت آن دولت در منطقه مزبور بر اساس ظرفیت‌ها و محدودیت‌های آن دولت از یک سو و جاذبه‌ها و دافع‌های منطقه از سوی دیگر است. ما در این مقاله بر اساس چنین فهمی از روابط خارجی یک دولت، به بررسی ماهیت منافع جمهوری خلق چین در منطقه خلیج فارس می‌پردازیم تا به درکی نسبی از رفتار سیاست خارجی این دولت در این منطقه برسیم. مطالعات ما

۱. استادیار و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان Sabansco@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران Mojtaba.gp@gmail.com

۳. کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران Atefe.Darabzade@gmail.com

نشان‌گر سه حوزه‌ای است که در آن‌ها منافع چین و کشورهای منطقه خلیج فارس به یکدیگر پیوند می‌خورند. این سه حوزه عبارتند از: بحث اولویت انرژی، پیوندهای سیاسی-نظامی و در نهایت منافع تجاری-اقتصادی. ما این سه حوزه را به لحاظ هستی‌شناختی غیر قابل تفکیک و درهم تنیده می‌دانیم. بنابراین چنین تمایزی صرفاً به لحاظ تحلیلی و به منظور درک روشن‌تر موضوع صورت گرفته است. پژوهش حاضر به لحاظ روش در ژمره‌ی تحقیقات کیفی قرار می‌گیرد. هر چند در استفاده از داده‌های موجود، از هر دو نوع داده‌های کمی و کیفی به شیوه-ای اسنادی (کتابخانه‌ای) استفاده شده است. نتیجه‌گیری مقاله در این راستا است که سیاست خارجی چین در منطقه خلیج فارس بیش از هر چیز یک سیاست خارجی اقتصادمحور بوده و سایر اولویت‌ها حول این محور سازمان یافته‌اند.

واژگان کلیدی: چین، خلیج فارس، منافع استراتژیک، انرژی، منافع اقتصادی-تجاری

مقدمه

چین بازیگری نسبتاً جدید در منطقه خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس است. در حالی که مصر اولین کشور عربی بود که با چین روابط دیپلماتیک برقرار کرد، پکن تا سال ۱۹۹۰ هنوز با همه کشورهای ساحلی شورای همکاری خلیج فارس موسوم به ^۱ G.C.C رابطه برقرار نکرده بود. پکن تا سال ۱۹۹۳ که تبدیل به یک کشور واردکننده محض نفت شد توجه جدی به امنیت انرژی به طور کلی و امنیت نفت به طور خاص نداشت. البته پادشاهی‌های محافظه‌کار خلیج فارس نیز با ترس از دو تهدید عمده آن زمان یعنی کمونیسم جهانی و ناسیونالیسم عربی که

^۱ . Gulf Cooperation Council: شورای همکاری خلیج فارس شامل شش کشور عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، عمان، بحرین، و قطر می‌شود.

هر دو مورد حمایت و تکریم چین نیز بودند، تلاش‌های دیپلماتیک خود را عمدتاً بر روی برقراری روابط نزدیک با ایالات متحده امریکا متمرکز کرده بودند. عربستان سعودی آخرین کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس بود که در جولای ۱۹۹۰ روابط دیپلماتیک با چین برقرار کرد. دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس بسیار زودتر از عربستان به این کار دست زده بودند (کویت در ۲۲ مارچ ۱۹۷۱، عمان در ۲۵ می ۱۹۷۸، امارات متحده عربی در ۱ نوامبر ۱۹۸۴، قطر در ۹ جولای ۱۹۸۸، و بحرین در ۱۸ آوریل ۱۹۸۹ روابط دیپلماتیک خود با چین را رسماً آغاز کرده بودند) (Madsen, 2006: 27). علی‌رغم برقراری روابط دیپلماتیک در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی، روابط چین و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را تا قبل از دهه ۹۰ می‌توان به طور کلی با عنوان روابطی کم‌فروغ و یک‌نواخت توصیف کرد.

اما این روند اکنون تغییر کرده است و در طول چند سال اخیر دو طرف شاهد بهبودی فزاینده‌ای در روابط دو و چندجانبه شان بوده‌اند. پکن روابط خود با منطقه را گسترش داده و از جمله پیوندهای اقتصادی را تقویت کرده است، تا آن‌جا که کشورهای عربی هم‌اکنون هشتمین شریک تجاری بزرگ چین محسوب می‌شوند. شواهد و مدارک به روشنی نشان می‌دهند که چین مراودات دیپلماتیک، پیوندهای اقتصادی و فروش‌های تسلیحاتی خود به دولت‌های منطقه را تا اندازه زیادی افزایش داده است. تمام این موارد نشان‌گر یک تحول نوین است. تحولی که احتمالاً در آینده با افزایش وابستگی این کشور به نفت خلیج فارس، تسریع نیز خواهد شد (Yetiv & Lu, 2007: 199).

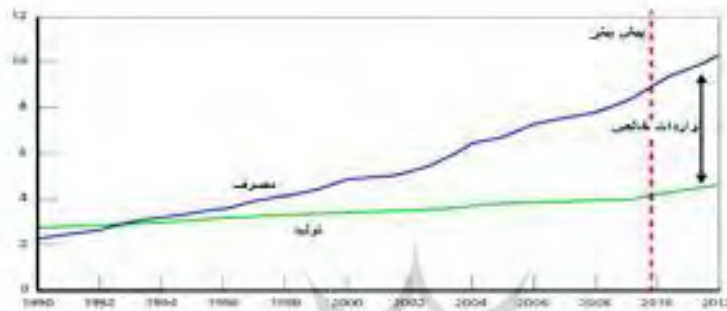
هدف اصلی مقاله حاضر این است که منطق حضور پررنگ و همه‌جانبه چین در منطقه خلیج فارس را طی دو دهه گذشته تبیین کند. پرسش اساسی این است که

چه متغیرهایی در افزایش روابط چین و کشورهای حوزه خلیج فارس نقش داشته اند؟ به عبارت دیگر، اگر منطق رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی و نظام بین‌الملل را بر اساس تعقیب اولویت‌های «منافع ملی» آنها و سیاست قدرت بسنجیم، پرسش این پژوهش به این شکل قابل طرح است که چه منافع چین را خواهان روابطی چنین گرم، محکم و متداوم با کشورهای منطقه خلیج فارس نموده است؟ در ادامه با جستجوی منافع استراتژیک چین در سه محور اساسی اولویت‌های انرژی، منافع تجاری-اقتصادی و منافع سیاسی-نظامی تلاش خواهیم کرد که تا اندازه‌ای متغیرهای مؤثر برای فهم این روابط را آشکار کنیم. کارآمدی تمایز صورت گرفته در اینجا صرفاً بر اساس اهداف علمی و تحلیلی است. پس از بررسی محورهای سه‌گانه منافع چین در خلیج فارس، روابط چین با هر یک از کشورهای منطقه به اختصار توضیح داده خواهد شد تا نقش هر یک از این محورهای سه‌گانه در رابطه با یکایک این کشورها هر چه بیشتر روشن گردد. روش تحقیق اتخاذ شده در این مقاله روش اسنادی (کتابخانه‌ای) با تمرکز ویژه بر داده‌کاو و به ویژه رصد داده‌های آماری همراه با تحلیل کیفی است.

الف) اولویت‌های انرژی

یکی از مهم‌ترین تحولات بازار انرژی جهانی در چند سال اخیر، تقاضای فزاینده چین برای انرژی است. چین در سال ۱۹۹۳ برای نخستین بار در تاریخش به یک واردکننده صرف نفت تبدیل شد (نگاه کنید به نمودار ۱) و در سال ۲۰۰۳ جای ژاپن را به عنوان دومین واردکننده بزرگ نفت (پس از ایالات متحده آمریکا) گرفت. نمودار ۱ به روشنی نشان می‌دهد که مصرف نفت چین در سال ۱۹۹۳ از تولید این کشور فزونی گرفته و از آن سال تاکنون وابستگی این کشور به واردات نفت خام همواره سیری فزاینده داشته است. به گونه‌ای که در سال ۲۰۱۲ این

کشور روزانه حدود ۱۰ میلیون بشکه نفت مصرف کرده که حدود ۶ میلیون بشکه آن را از خارج وارد کرده است.



نمودار ۱: موازنه تولید و مصرف نفت در چین، بر حسب میلیون بشکه در روز (Harold & Nader, 2012: 17)

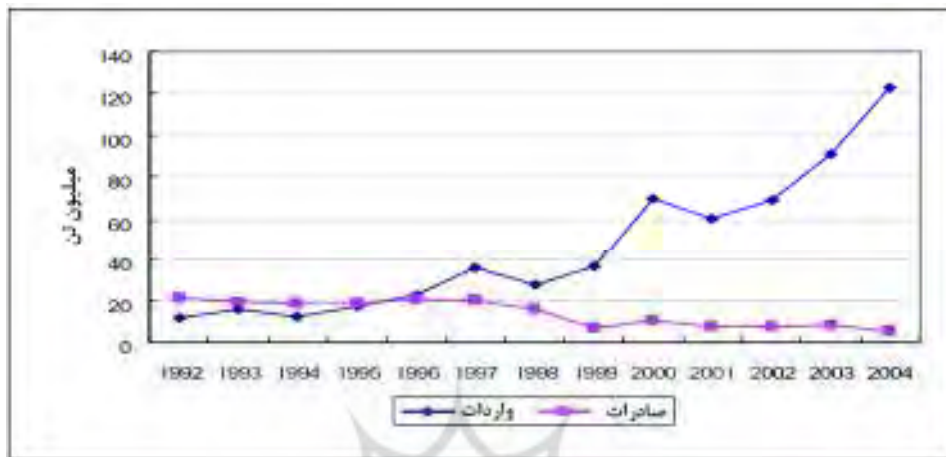
گسترش سریع نیازهای چین به نفت و گاز طبیعی نشان‌دهنده عملکرد اقتصادی خیره‌کننده‌ی این کشور از یک سو و کمبود منابع داخلی اثبات شده نفت و گاز از سوی دیگر است. نرخ رشد حدود ۱۰ درصد در دهه گذشته و پیش‌بینی نرخ رشد حداقل ۶ تا ۷ درصد طی دو دهه آینده، همبستگی قابل توجهی با افزایش مصرف انرژی چین نشان می‌دهد (EIA, 2012). علاوه بر این، افزایش سریع تعداد خودروها، گسترش شتابان شبکه حمل و نقل، سیاست دولت مبنی بر کاهش مصرف ذغال سنگ به عنوان منبع اصلی تأمین سوخت چین در حال حاضر و نیز تصمیم دولت برای «ایجاد ذخایر استراتژیک» (تصمیمی که در سال ۲۰۰۴ اتخاذ شد و تحقق آن برای مقامات پکن بسیار حائز اهمیت است) از دیگر مواردی است که درک علت عطش روزافزون چین برای منابع انرژی خلیج فارس را ممکن می‌کند (شریعتی نیا، ۱۳۸۶: ۶۶۸). از سوی دیگر، بر اساس آمارهای شرکت بریتیش

پترولیوم، چین حدود ۲/۱ درصد از ذخایر اثبات شده نفت جهان و تنها ۱ درصد از ذخایر اثبات شده گاز جهان را در اختیار دارد. بنابراین هیچ شگفت‌آور نیست که کمپانی‌های نفتی چینی در همه جای جهان در حال مذاکره برای انعقاد قراردادهای نفت و گاز طبیعی بوده و در این عرصه رقابتی جدی با رقبای غربی و روسی خود داشته باشند (Bahgat, 2005: 118).

نفت برای دولت‌های صنعتی مدرن و نیز دولت‌های در حال صنعتی شدن، عنصری حیاتی در رشد اقتصادی است. مراحل اولیه‌ی صنعتی شدن به خصوص، نیاز شدیدی برای افزایش مصرف انرژی به وجود می‌آورد. چرا که در این دوران توسعه فنی - تکنولوژیک هنوز در آن حدی که بتواند میزان مصرف انرژی و نحوه جای‌گزینی آن را کنترل کند محقق نشده است. بنابراین کشورهای هم‌چون چین که اکنون در اوج صنعتی شدن و تولید انبوه قرار دارند نیاز بسیار قابل ملاحظه و چشم‌گیری به انرژی و سوخت‌های فسیلی پیدا می‌کنند (موسوی شفائی و دارابی، ۱۳۹۰: ۵۸). علاوه بر این، قیمت نفت ارتباط بسیار نزدیکی با متغیرهای مهمی چون نرخ تورم و نرخ رشد اقتصادی دارد. به عنوان مثال، اداره‌ی اطلاعات انرژی آمریکا برآورد می‌کند که دوبرابر شدن قیمت نفت از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۰ (از بشکه‌ای ۱۱ دلار به بشکه‌ای ۲۲ دلار) منجر به افزایش ۰/۵۰ (نیم) درصدی تورم ایالات متحده در سال ۱۹۹۹ و افزایش ۰/۷۵ درصدی تورم اقتصاد این کشور در سال ۲۰۰۰ شد. این افزایش قیمت همچنین منجر به کاهش ۱ درصدی GDP برای رشد سال ۲۰۰۰ این کشور شد. موج بزرگ افزایش قیمت نفت در سال ۲۰۰۵ (بشکه‌ای بیش از ۶۵ دلار) نرخ رشد را هرچه بیشتر محدود کرده و برعکس نرخ تورم را افزایش داد. بنابراین، با توجه به تأکید شدیدی که رهبران

چین بر ثبات اجتماعی و استمرار نرخ مثبت رشد اقتصادی می‌کنند، می‌توان به این نتیجه رسید که صعود ناگهانی قیمت نفت و نیز کمبود منابع نفتی، نظم داخلی این کشور را تهدید می‌کند (Ziegler, 2006: 3).

در سال ۱۹۷۱ سهم چین از تقاضای جهانی انرژی فقط ۵٪ بود و این در حالی است که در آن سال چین ۲۳٪ جمعیت جهان را به خود اختصاص می‌داد. در سال ۱۹۹۵ سهم چین از جمعیت جهان به ۲۱٪ کاهش یافت و حال آن که سهم این کشور از تقاضای جهانی انرژی بیش از دو برابر شد و به حدود ۱۱٪ رسید. واردات نفت چین در سال ۲۰۰۳ نسبت به سال ۲۰۰۲ تا حدود ۳۱٪ افزایش یافت و در سال ۲۰۰۴ نسبت به ۲۰۰۳ رشدی ۳۵ درصدی داشت. آژانس بین-المللی انرژی برآورد می‌کند تا سال ۲۰۲۰ سهم چین از تقاضای جهانی انرژی تا ۱۶٪ افزایش خواهد یافت، در حالی که سهم این کشور از جمعیت جهانی به ۱۹٪ کاهش خواهد یافت (Ziegler, 2006: 4). برخی برآوردها حاکی از آن است که میزان نفت وارداتی چین تا سال ۲۰۲۰ به ۷ میلیون بشکه در روز و تا سال ۲۰۳۰ به ۱۱ میلیون بشکه در روز خواهد رسید. در واقع طی دو دهه آینده مصرف نفت چین سالانه رشدی معادل ۴/۵ درصد خواهد داشت. نرخ رشدی که دو برابر نرخ جهانی آن است و چهار برابر رشدی که احتمالاً کشورهای توسعه یافته تجربه خواهند کرد (شریعتی نیا، ۱۳۸۶: ۶۶۷). اگرچه پکن اکنون در حال اکتشاف میدان‌های نفتی و گازی جدید در درون مرزهای خود است اما کارشناسان بر این باورند که واردات همچنان سهم فزاینده‌ای در مصرف انرژی این کشور خواهد داشت.



نمودار ۲: صادرات و واردات نفت خام چین، ۱۹۹۲-۲۰۰۴ (Daojiong, 2005: 41)

چین با تعقیب یک سیاست جهانی انرژی در چند جبهه در حال پاسخ دادن به این چالش‌ها است. هدف این سیاست، افزایش امنیت انرژی و کاهش آسیب‌پذیری این کشور در برابر کمبود سوخت یا شوک قیمت‌ها است. نتیجه‌ی نهایی، یک استراتژی انرژی حاصل جمع صفر^۱ مبتنی بر رویکرد نئومرکانتیلیستی شدید و با هدف کسب کنترل مستقیم بر منابع نفت و گاز ماوراء بحار است. این استراتژی از دو طریق دنبال می‌شود: الف) خرید میدان‌های نفت و گاز خارجی توسط سه کمپانی نفتی بزرگ چینی یعنی CNPC، Sinopec، و CNOOC (ب) انعقاد موافقتنامه‌های احداث خط لوله با کشورهای همسایه به منظور ذخیره مستقیم نفت و گاز در خاک چین (Cafiero, 2012: 23). دیپلماسی انرژی فعال و کنش‌گرانه پکن در پی پایه‌ریزی پیوندهای نزدیک‌تر با صادرکنندگان اصلی نفت و گاز از طریق یک برنامه گسترده ملاقات‌های دوجانبه و همکاری‌های مالی و اقتصادی

1. Zero-Sum

برای گسترش تجارت و قراردادهای نظامی بسیار بزرگ است. در واقع دیپلماسی منابع در چین شامل متنوع‌سازی منابع عرضه‌کننده انرژی، گسترش روابط دوجانبه با کشورهای تولیدکننده، تشویق شرکت‌های نفتی داخلی به سرمایه‌گذاری در ورای مرزها و بالاخره ایجاد اتحادهای راهبردی برای همکاری در زمینه حفظ امنیت و توسعه منابع انرژی در نقاط مختلف جهان بوده است (کولایی و تیشه یار، ۱۳۸۹: ۱۲۵). کانون اصلی این تلاش دیپلماتیک، البته خلیج فارس است. هرچند در مراحل پایین‌تر و در درجات کمتر حوزه آسیای مرکزی، روسیه، آفریقا، آمریکای لاتین، و در سال‌های اخیر کانادا را نیز شامل می‌شود.^۱ در نتیجه‌ی این تلاش‌ها، حکومت چین طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ حداقل با ۸ کشور «پیمان استراتژیک انرژی» منعقد کرده است (Kreft, 2006: 66).

اما اهمیت استراتژیک انرژی خلیج فارس برای چین فقط به منابع نفتی این منطقه خلاصه نمی‌شود بلکه ذخایر عظیم گازی این حوزه را نیز دربرمی‌گیرد. بر اساس آمارهای کمپانی بریتیش پترولیوم در سال ۲۰۱۱، حدود ۳۸/۴ درصد ذخایر اثبات شده گاز جهان در خاورمیانه قرار دارد. از طرفی حدود نیمی از ذخایر اثبات شده گاز خاورمیانه در ایران قرار دارد. به طوری که ایران با داشتن حدود ۱۶ درصد ذخایر اثبات شده گاز جهان، پس از فدراسیون روسیه، دومین دارنده بزرگ ذخایر گازی جهان است. قطر با حدود ۱۲ درصد از ذخایر گازی جهان در رده بعدی قرار می‌گیرد و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس هرکدام درصدی هر چند اندک از ذخایر گازی جهان را در اختیار دارند. بنابراین آنچه اهمیت خلیج فارس به

^۱ . وحشت چین از وابستگی به منابع انرژی یک منطقه خاص باعث شده این کشور به متنوع‌سازی منابع واردات خود بیندیشد. بر این اساس چین برنامه ریزی کرده است که تا اواخر سال ۲۰۲۰ بتواند کنترل اطمینان بخشی بر مسیر دریافت و انتقال انرژی خود به دست آورده و با گسترش همکاری در کشورهای غرب آفریقا و آمریکای لاتین تا حد ممکن از وابستگی خود به نفت خاورمیانه و خلیج فارس بکاهد.

عنوان یک منبع عظیم گاز طبیعی را افزایش می‌دهد این واقعیت است که از سهم ۳۸/۴ درصدی ذخایر گاز خاورمیانه، ۳۸ درصد آن در خلیج فارس قرار دارد (BP Statistical Review, 2012: 20-27). اهمیت منابع گازی عظیم خلیج فارس برای چین هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم چین در سال ۲۰۱۱ چهارمین مصرف‌کننده بزرگ گاز جهان بود و مصرف گاز طبیعی این کشور در این سال، ۵۰ درصد بیشتر از سال ۲۰۰۹ ثبت شده است (EIA, 2012).

رشد فزاینده‌ی مصرف انرژی، تهدیدی واقعی را بر امنیت انرژی چین وارد می‌کند. تهدیدی که با گمانه‌زنی‌ها درباره‌ی نزدیک شدن به پایان عصر نفت، ابعاد پیچیده و بغرنجی به خود گرفته است. اکنون قله نفت، به عنوان یکی از نشانه‌های پایان عصر نفت کشورهای عمده مصرف‌کننده را برای دستیابی به منابع انرژی و انجام اقدامات جدی ترغیب کرده است. واقعیت‌ها می‌گویند که عصر استقلال انرژی چین به سر آمده است. همان‌طور که عصر ایدئولوژی خوداتکایی، به مثابه راهنمای عملی برای سیاست‌گذاری در حوزه انرژی نیز به پایان رسیده است. عطش چین برای نفت، پکن را وادار می‌کند تا با اشتیاق توأم با خشونت به جستجوی منابع و ذخایر بین‌المللی انرژی بپردازد و بنابراین ناخواسته قیمت‌های بین‌المللی نفت را افزایش دهد. قیمت بالای نفت نه تنها مستقیماً بر اقتصاد چین تأثیر می‌گذارد، بلکه تنش‌های بین‌المللی را هم افزایش می‌دهد. به این ترتیب چین مشارکت‌کننده مرکزی یک چرخه‌ی معیوب و خطرناک است که پتانسیل ایجاد آشفتگی در نظم بین‌المللی را دارد و از این جهت هزینه‌ی قابل توجهی را نیز پرداخت می‌کند (Daojiong, 2006: 179). به نظر می‌رسد تنها راه خروج از این چرخه‌ی خطرناک برای چین، دست یافتن به منابعی پایدار و ایمن برای تأمین

انرژی این کشور به صورت مداوم و به دور از افت و خیز باشد. روی آوردن به منابع انرژی غنی خلیج فارس در چارچوب چنین طرحی قابل فهم می‌شود.

ب) منافع سیاسی - نظامی

هنگامی که دنگ شیائوپینگ فرایند اصلاح و گشایش چین را در سال ۱۹۷۹ آغاز کرد بر این باور بود که تقویت اقتصاد داخلی بر سرمایه‌گذاری در بخش نظامی اولویت دارد. اما حدود ۱۲ سال پس از این تصمیم، جنگ اول خلیج فارس برای پکن به منزله یک بیدارباش بود. چینی‌ها در این جنگ به وضوح دیدند که چگونه نیروهای غربی به سرعت یک ارتش ضعیف‌تر از خود را نابود کردند. پنتاگون در سال ۱۹۹۱ برخی از پیشرفته‌ترین تسلیحات خود از جمله تکنولوژی ضد رادار و سلاح‌های هدایت شونده را علیه ارتش عراق به کار برد. ایالات متحده و نیروهای ائتلاف به سرعت بر سخت‌افزارهای نظامی عراق که عمدتاً از مدل تجهیزات پیمان ورشو بودند فائق آمدند. فوراً آشکار شد که دکترین «حمله امواج انسانی»^۱ مائو (که توصیه می‌کرد بیشتر از تعداد گلوله‌های دشمن سرباز داشته باش) نیازهای دفاعی چین در قرن بیست و یکم را برآورده نمی‌کند. طراحان دفاعی چین از همان اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز به مطالعه دکترین‌ها و جستجوی تکنولوژی‌های خارجی برتر برای استفاده در ارتش چین کردند. در واقع آنها با تعدیل حجم نیروهای ارتش و در عوض تأکید بر تکنولوژی‌های جدید که می‌توانست ارتش چین را قادر به درگیر شدن با ایالات متحده و دیگر دشمنان فرضی‌اش کند، وارد یک تغییر جهت استراتژیک شدند (Thompson, 2010: 35). از آن زمان تا کنون بسیاری از ابعاد استراتژی نظامی چین تغییر کرده است، تا آنجا که چین اکنون

1. Human wave attack

یکی از عمده‌ترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان سلاح در جهان است. کشورهای رانتیر حوزه خلیج فارس با توجه به ثروت‌های کلان نفتی خود همواره از بزرگ‌ترین واردکنندگان سلاح بوده‌اند. ایران پیش از انقلاب اسلامی سال‌های متمادی عنوان بزرگ‌ترین واردکننده تسلیحات منطقه را به خود اختصاص می‌داد و اکنون عربستان سعودی با ثروت‌های سرشار نفتی خود و با هراس از گسترش قدرت ایران و مداخله‌جویی اسرائیل در منطقه، این جایگاه را به خود اختصاص داده است. روشن است که حضور کشورهای ثروتمندی چون عربستان سعودی و امارات متحده عربی که دلارهای نفتی‌شان آنقدر هست که از چندین فروشنده سلاح تهیه کنند، و کشورهای تجدیدنظر طلبی چون ایران که با توجه به محدودیت‌های خرید سلاح از کشورهای غربی و به ویژه ایالات متحده، علاقه‌مند به استفاده از تکنولوژی‌های تسلیحاتی کشورهای چین هستند، خلیج فارس را منطقه‌ای مطلوب برای پیشبرد استراتژی نظامی و اقتصادی چین به طور هم‌زمان می‌کند.

علاوه بر این، چین در جستجوی جایگاهی امن در منطقه‌ای است که به طور روزافزونی مورد توجه و حساسیت ایالات متحده آمریکا است. چین با این کار امیدوار است از طریق تأثیرگذاری بیشتر در منطقه، به تدریج کنترل آمریکا بر خلیج فارس را به چالش بکشد. نفوذ آمریکا برای اخلال در روند رشد اقتصادی چین و تلاش متقابل مقامات چین جهت خنثی ساختن اثرات سوء این نفوذ، می‌تواند دلیلی برای گرایش‌های چندجانبه‌ی این کشور به منطقه‌ی خلیج فارس باشد. طبیعی است که رهبران چین نگران اعمال محدودیت‌هایی از سوی ایالات متحده در حوزه‌ی انرژی علیه خود باشند. اتکاء ایالات متحده به ابزارهای اقتصادی برای تنبیه برخی از دولت‌ها طی سالیان اخیر، این نگرانی چینی‌ها را قابل

فهم می‌سازد. بر این اساس یکی از اقدامات قابل پیش‌بینی و منطقی مقامات پکن تلاش در جهت برقراری پیوندهای هر چه نزدیک‌تر با تعداد هر چه بیشتری از کشورهای دارنده منابع غنی انرژی است. چنین طرحی نشان‌دهنده و نیز تکمیل‌کننده‌ی جاه‌طلبی‌های جهانی چین است. همان‌گونه که مورخ، جان‌گیتینگز می‌گوید: «چین برای مدتی طولانی قدرتی خواهان حفظ وضع موجود بوده که اغلب کمتر از وزن واقعی‌اش بر سیاست بین‌الملل تأثیر گذاشته است» (Madsen, 2006, 41). سیاست چین نسبت به G.C.C و ایران یکی از عناصر هدف کلی پکن برای تغییر دادن این وضعیت با اعمال وزن واقعی خود است. به ویژه روابط چین و تهران از این منظر قابل تحلیل است: چین ایران را به عنوان قدرتی منطقه‌ای می‌بیند که خواهان این است که قدرت (اگر نگوئیم هژمونی) ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس را به چالش طلبد. به همین دلیل (و البته دلایل اقتصادی) چین روابط دفاعی و امنیتی مهمی با ایران برقرار کرده است. از نظر چین، کمک به ایران برای توسعه قابلیت‌های نظامی این کشور به منظور مقابله با سلطه ایالات متحده در خلیج فارس، ارزش استراتژیک دارد. اتحاد ایالات متحده با کشورهای GCC باعث شکل‌گیری نوعی رژیم امنیتی سازگاز با منافع آمریکا در خاورمیانه شده است. اما تا زمانی که جمهوری اسلامی ایران با حضور آمریکا در منطقه مخالفت می‌کند، خلیج فارس به طور کامل و امن در قلمرو و مدار مطلوب ایالات متحده قرار نخواهد نگرفت. یک ایران مجهز به سخت‌افزارهای نظامی نسبتاً پیشرفته، از یک سو به هدف چین مبنی بر جلوگیری از تسلط آمریکا بر این منطقه به لحاظ ژئواستراتژیکی مهم کمک می‌کند و از سوی دیگر تمرکز ایالات متحده را از منطقه اقیانوس آرام (که مورد حساسیت چین است) دور می‌کند. علاوه بر این، چین با مسلح کردن ایران به سلاح‌هایی چون موشک‌های کروز ضدکشتی،

این فرصت را بدست می‌آورد که سخت‌افزارها و طرح‌های عملیاتی خود را که ممکن است خود روزی در منازعه با آمریکا از آنها استفاده کند، در عمل آزمایش نماید (Harold & Nader, 2012: 18).

ج) منافع تجاری-اقتصادی

با فرسایش ایدئولوژی کمونیسم چینی که در قالب مائوئیسم رخ نموده بود، موفقیت اقتصادی و ثبات ساختارهای سیاسی-اجتماعی داخلی تبدیل به تنها ابزار در دسترس برای حفظ حقانیت حزب کمونیسم چین شد (Yushihara & Sokolsky, 2002: 72). چنان‌که هانتینگتون می‌گوید، جمهوری خلق چین برای تداوم امنیت خود ناچار به ایجاد و حفظ حقانیت کارکردی^۱ (اجرایی-عملکردی) است. این نوع حقانیت عبارت است از استمرار اقتدار از طریق پیشرفت‌های چشم‌گیر اقتصادی و جهش سطح توسعه (هانتینگتون، ۱۳۹۰: ۲۶۰) در واقع از زمانی که معمار اصلاحات اقتصادی چین، «دنگ شیائو پینگ»، هدف اصلی اقتصاد چین را دستیابی به توسعه‌ی اقتصادی قرار داد، سیاست خارجی این کشور از اولویت ایدئولوژیک به محوریت عمل‌گرایی تغییر جهت داد. چین خواهان جایگاهی شایسته در عرصه نظام بین‌الملل بوده و بر این اساس همه‌ی نیروهای خود را برای نیل به این هدف بسیج کرد، زیرا حزب کمونیست بقا و دوام خود را در گرو تحقق همین هدف می‌دانست. با اجرای اصلاحات بنیادی اقتصادی (که استقبال از تجارت آزاد و سیاست عدم انزوا از آن جمله است)، چین طی سی سال اخیر به طور متوسط هر سال ۹ درصد رشد اقتصادی داشته است. این میزان ۳ تا ۴ برابر بیش از رشد اقتصاد جهانی در این مدت است (موسوی شفائی و دارابی، ۱۳۹۰: ۵۵). در جهانی که انگاره‌های حقوق بشری و دموکراتیک دارای

1. Functional Legitimacy

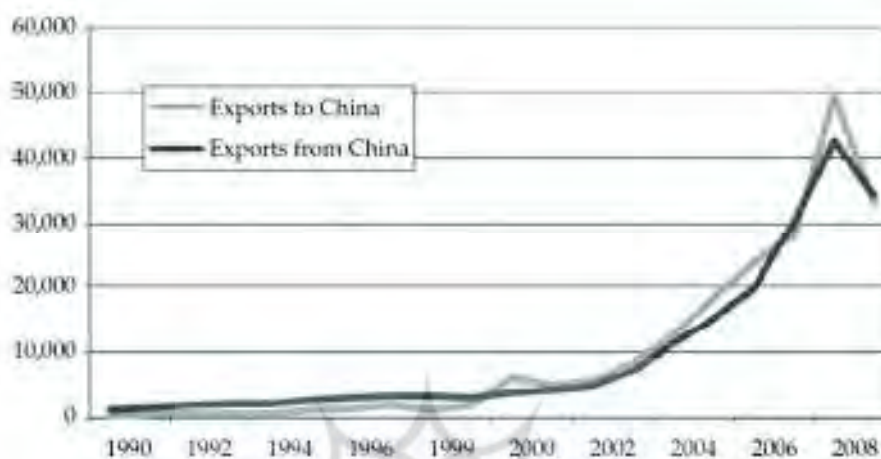
هژمونی نسبی هستند یکی از راه‌های استمرار حقانیت رژیمی که هنوز شاخصه-های اصلی دموکراتیک را نهادینه نکرده و برچسب یک رژیم اقتدارگرا را بر پیشانی خود دارد، توسل به حقانیت کارکردی است. حقانیتی که کامیابی اقتصادی در کانون آن قرار می‌گیرد.

اگرچه دسترسی به منابع انرژی به عنوان تغذیه کننده بی بدیل اقتصاد چین نقشی انکارناپذیر در سیاست چین در خلیج فارس دارد، اما تأثیرگذاری متغیر اقتصادی در این رابطه تنها در مسأله انرژی خلاصه نمی‌شود. رابطه چین و خلیج فارس یک‌سویه نیست. چین از یک سو واردکننده بزرگ انرژی از منطقه و از سوی دیگر صادر کننده بزرگ سرمایه، کالا و تکنولوژی به منطقه است. از اواخر دهه ۱۹۷۰ پیوندهای اقتصادی و تجاری بین چین و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس رشد سریعی داشته است. حجم تجارت دوجانبه از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۷ یعنی طی ۳۰ سال بیش از ۱۰۰ برابر رشد داشته است (از ۱/۰۸۴ میلیارد دلار در ۱۹۷۸ به ۱۲۴/۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ رسیده است). علاوه بر این، اقتصاد چین و کشورهای حوزه خلیج فارس به شدت مکمل یکدیگر هستند. به ویژه کشورهای عربی این منطقه بازارهایی بزرگ با جمعیت زیاد هستند که کالاهای تولیدی و مصرفی که چین آنها را با قیمت ارزان تولید می‌کند در آنها تقاضای زیادی دارند. به دلیل ناکارآمدی نسبی نیروی کار در کشورهای عربی خلیج فارس، چین حتی می‌تواند به این منطقه نیروی کار صادر کند. این صادرات نه تنها فشار بیکاری در کشور پرجمعیت چین را اندکی کاهش می‌دهد بلکه می‌تواند درآمد چین از محل تبادلات خارجی را نیز افزایش دهد. نکته دیگر این‌که کشورهای عرب خلیج فارس تنها کشورهای در حال توسعه‌ای هستند که به دلیل حجم زیاد درآمدهای نفتی، قابلیت سرمایه‌گذاری با مقادیر زیاد در چین را دارند. به عنوان مثال،

عربستان سعودی و کویت در تجارت پایین‌دستی و تصفیه نفت چین سرمایه‌گذاری کرده‌اند که در نتیجه آن سطح همکاری دوجانبه و وابستگی متقابل این کشورها به یکدیگر تعمیق یافته است (Yuan, 2010: 24-25).

حجم تجارت بین چین و کشورهای G.C.C از ۵/۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۱ به ۲۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۴ رسیده است. در سال ۲۰۰۵ حجم تجارت دوباره اوج گرفت و به ۳۳/۸ میلیارد دلار یعنی ۳۶ درصد بیشتر از سال پیش رسید. در همین سال کل تجارت چین و کشورهای عربی منطقه خاورمیانه ۳۶/۷ میلیارد دلار بود که نشان دهنده اهمیت G.C.C در تجارت کلی اعراب و چین است. البته در همین سال نیز چین قراردادهایی با همسایه بزرگ شورای همکاری خلیج فارس یعنی جمهوری اسلامی ایران امضا کرد که ارزش آن بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلار بوده است (Sullivan, 2010: 11).

بر اساس داده‌های اداره ملی آمار چین نیز، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ حجم تجارت دوجانبه بین چین و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به طور متوسط سالانه ۵۷/۸ درصد رشد داشته است. در کانون ساختار تجاری چین و GCC، واردات نفت از این کشورها به سمت چین قرار دارد. اما کالاهای صادرشده از چین به کشورهای GCC عمدتاً شامل تولیدات صنعتی و محصولات متعارف از قبیل ماشین‌آلات، تولیدات الکترونیک، پوشاک، کیف و کفش و امثال این‌ها نیز می‌شود که در واقع به معنای تبادل نفت با کالاهای صنعتی و مصرفی است. چین در این مبادلات اغلب با کسری تجاری اندک مواجه بوده است (Mo, 2011: 89-90). نمودار ۳ افزایش سریع تبادلات تجاری بین دو طرف و نیز کسری تجاری چین در این تبادلات از سال ۲۰۰۰ به بعد را نشان می‌دهد.



نمودار ۳: تجارت GCC با چین از ۱۹۹۰-۲۰۰۹ (به میلیون دلار) (Habibi, 2011: 54)

روابط چین و مهم‌ترین کشورهای حوزه خلیج فارس

چین و ایران

همکاری‌های چین و ایران را می‌توان بر اساس چاقوب کلی مطرح شده در این مقاله در سه محور همکاری‌های مربوط به انرژی، همکاری‌های سیاسی- نظامی و مبادلات تجاری- اقتصادی دسته‌بندی کرد. چین و ایران روابط رسمی خود را که از زمان انقلاب کمونیستی چین در سال ۱۹۴۹ قطع شده بود در سال ۱۹۷۰ از سر گرفتند. اما این روابط تا اوایل دهه ۱۹۸۰ (یعنی سال‌های نخست پس از انقلاب اسلامی ایران و سال‌های آغازین جنگ عراق و ایران) چندان نزدیک نبود. جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸) منجر به تعاملات دیپلماتیک نسبتاً سطح بالا و فروش‌های تسلیحاتی قابل توجه بین دو کشور شد (البته چین در همین زمان حتی به میزانی بیشتر به عراق نیز سلاح می‌فروخت). در طول دهه ۱۹۸۰ فروش‌های تسلیحاتی چین به منطقه در طی دوران جنگ تا حدود ۱۲ میلیارد دلار تخمین زده

می‌شود (Sullivan, 2010: 14). در سال ۱۹۸۵ ایران و چین موافقتنامه‌هایی را در زمینه فناوری موشکی امضا کردند که شامل طراحی، ساخت و آزمایش موشک می‌شد. پس از جنگ ایران و عراق، فروش‌های تسلیحاتی چین به منطقه تا ۴۰ درصد کاهش یافت اما خاورمیانه همچنان بزرگترین بازار فروش سلاح‌های چینی باقی ماند (Cafiero, 2012: 21). این‌گونه روابط قطعاً خوشایند ایالات متحده آمریکا نبود. آمریکا در ژوئن ۲۰۰۶ یک کمپانی آمریکایی و ۵ کمپانی چینی را به اتهام کمک به برنامه‌های موشکی بالیستیک ایران تحریم کرد. علاوه بر این، ۳۳ کمپانی چینی نیز پیش از این مورد تحریم قرار گرفته بودند (Ghafouri, 2008). از آن زمان تاکنون نیز این تحریم‌ها همواره سیری فزاینده داشته است. با این حال انتظار می‌رود پس از توافق هسته‌ای ایران و ۱+۵ که در نوامبر ۲۰۱۳ در ژنو به دست آمد، از فشار تحریم‌های اعمال شده بر شرکت‌های چینی طرف معاملات نظامی - تسلیحاتی با ایران کاسته شود.

علاوه بر همکاری‌های نظامی، روابط اقتصادی چین و ایران نیز در طول ۲۰ سال گذشته گسترش سریعی داشته است. چین در مجموع واردکننده‌ای بزرگ از ایران، بزرگ‌ترین صادرکننده به ایران، و روی هم رفته یکی از مهم‌ترین شرکای تجاری ایران است. اشاره به این نکته مهم است که تجارت انرژی بین ایران و چین منحصراً یک‌طرفه نیست. ایران به دلیل فقدان قابلیت‌های پالایشگاهی داخلی خود هم اکنون حدود ۴۰ درصد از بنزین تصفیه شده‌اش را از منابع خارجی تأمین می‌کند و چین در سال ۲۰۰۹، ۳۰ درصد این مقدار را تأمین می‌کرده است (Morris, 2012: 5). بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ شرکت‌های چینی قراردادهایی به ارزش ۱۲۰ میلیارد دلار در بخش انرژی ایران امضا کردند. البته به دلیل چالش‌ها و پیامدهای سیاسی منفی همراه با تجارت در ایران، این تعهدات به طور کلی از نوع

تعهدات غیرالزام آور¹ به شمار می‌روند که در شرایط بی‌ثباتی سیاسی، اقتصادی یا داخلی به آسانی قابل فسخ هستند (Morris, 2012: 3).

اگر چه روابط اقتصادی چین و ایران بیشتر بر بخش انرژی متمرکز شده است اما بخش غیرانرژی رابطه نیز در سال‌های اخیر رشد قابل توجهی داشته است. چین در سال ۲۰۰۹، ۳/۱۲ میلیارد دلار از کالاهای غیرنفتی ایران را وارد کرده و نیز سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای در زیرساخت‌های بخش غیرنفتی ایران داشته است. این سرمایه‌گذاری‌ها از جمله شامل قراردادهای ساخت پل، بزرگراه، راه آهن، زیرساخت‌های فرودگاهی و سیستم‌های راه‌آهن مترو می‌شود. علاوه بر این، چین علاقه‌مندی خود را به همکاری در توسعه‌ی سایر صنایع استخراجی ایران از جمله تانایوم، آلومینیوم، مس، و زغال سنگ اعلام کرده است. چین هم‌چنین کالاهای صنعتی مثل سیستم‌های کامپیوتری، لوازم خانگی، و اتومبیل به ایران صادر می‌کند (Morris, 2012: 6). بازار ایران از سال‌ها پیش شاهد حضور چشم‌گیر کالاها و مصنوعات ریز و درشت چینی از پوشاک و ادوات صنعتی تا مواد خوراکی و کالاهای زینتی است. در یکی دو سال اخیر با گسترش تحریم‌های غرب علیه ایران و دشواری نقل و انتقال ارز، ایران به معاملات پایاپای (تئاتر) روی آورده است به این صورت که در ازای نفت صادراتی به چین (و چند کشور دیگر) کالاهای مورد نیاز خود را از این کشورها وارد می‌کند. چین به دلیل سودمندی اقتصادی این نوع از معامله و ایران به این دلیل که می‌تواند از این طریق ضمن تأمین نیازهای مصرفی خود، تحریم‌های غرب را دور بزند، از آن استقبال کرده‌اند.

به لحاظ سیاسی، مخالفت با هژمونی آمریکا و برخی انزجارهای مشترک نسبت به غرب و شعارهای دموکراسی‌خواهانه و حقوق بشری آن، پکن و تهران را متحد

1. non-binding

می‌کند. رهبران و دلمردان دو کشور بر این باورند که کشور آنها تاریخ و ارزش‌های فرهنگی و سطحی از پیچیدگی خاص خودش را دارد که به آنها این حق را می‌دهد که نظام اجتماعی و الگوی توسعه خاص خود را بدون توجه به انتقادات خارجی در پیش گیرند. جمهوری اسلامی ایران از حقوق مورد ادعای چین و حزب کمونیست این کشور برای حکومت بر مردمش حمایت می‌کند و در مقابل جمهوری خلق چین نیز از حاکمیت جمهوری اسلامی ایران پشتیبانی می‌نماید (Harold & Nader, 2012: 23).

روابط ایران و چین به دلیل برداشت چین از ایران به مثابه یک تجارت‌گاه و سوسه‌آمیز و در عین حال دشوار، روابطی حساس است. تحریم‌های تحمیل شده توسط غرب علیه ایران، چین را تحت فشار گذاشته است تا هنگام ارزیابی ارزش روابطش با ایران در مقایسه با عربستان سعودی، با احتیاط عمل کند. با این حال، روابط ایران و چین در طول سه دهه‌ی گذشته با غلبه بر موانع تحمیل شده توسط ای‌دی‌ولوزی‌های متفاوت دو کشور، منافع ژئواستراتژیک بعضاً متفاوت و تغییر اولویت‌های رهبران دو کشور، به گونه‌ای نسبتاً مداوم توسعه و تعمیق یافته است. این تداوم در حدی است که به جز در مورد تغییر احتمالی بنیادین شرایط، مثلاً تقابل نظامی بین ایران و ایالات متحده آمریکا، روابط تهران و پکن احتمالاً بتدریج نزدیک‌تر خواهد شد و یا حداقل ثابت خواهد ماند.

چین و عراق

چین، عراق و ذخایر نفتی اثبات شده ۱۱۵ میلیارد بشکه‌ای این کشور را همچون «سرزمین فرصت‌ها» می‌بیند. عراق پس از جنگ در تکاپوی گسترش قابل توجه تولید نفت خود است و وزارت نفت این کشور تا کنون ۳ قرارداد نفتی مهم با کمپانی‌های چینی امضا کرده است. واقعیت این است که چین برنده غیر منتظره

تهاجم سال ۲۰۰۳ ارتش آمریکا و متحدانش به عراق بود. مشارکت مشاع بین شرکت ملی نفت چین و شرکت بریتیش پترولیوم در میدان نفت روميله عراق این پتانسیل را دارد که در عرض ۸ سال عراق را تبدیل به تأمین‌کننده اصلی جدید نفت خام چین کرده و بنابراین عربستان سعودی و ایران را در این زمینه پشت سر بگذارد (Cafiero, 2012: 24). علاوه بر منافع بخش انرژی، جمهوری خلق چین می‌تواند به عنوان یک صادرکننده مهم اسلحه به عراق ظهوری مجدد داشته باشد. پس از جنگ ایران و عراق فروش‌های تسلیحاتی چین به عراق به شدت کاهش یافته و پس از آغاز جنگ خلیج فارس، چین عراق را به عنوان یک مشتری اسلحه از دست داد. در سال ۲۰۰۴، تحریم‌های تسلیحاتی ۱۴ ساله سازمان ملل علیه عراق از بین رفت که بر اثر آن عراق بر آن شد تا جنگ افزارهای خود را بازسازی کرده و مسئولیت امنیت خود را بر عهده گیرد. به این ترتیب جمهوری خلق چین در سال ۲۰۰۷ یعنی هنگامی که عراق ۱۰۰ میلیون دلار سلاح‌های سبک برای پلیس این کشور از چین خریداری کرد، صادرات سلاح خود به عراق را از سر گرفت (Weitz, 2012: 7). با وجود فشارهای آمریکا، عراق پسا-صدامی احتمالاً با توجه به ضعف تسلیحاتی‌اش، سلاح‌های بیشتری از چین خریداری خواهد کرد. اگرچه سلاح‌های چینی نسبت به سلاح‌های امریکایی از کیفیت کمتری برخوردارند اما با توجه به تأخیر ذاتی سیستم صادرات سلاح آمریکا، گزینه‌ای جذاب محسوب می‌شوند. اگر آمریکا را به ظاهر برنده نظامی تهاجم به عراق بدانیم، بدون شک چین برنده اقتصادی این تهاجم بود. اکنون پس از گذشت ده سال از تهاجم آمریکا به عراق، این کشور تبدیل به یک شریک تجاری مهم برای چین شده است. بر اساس آمارها، تجارت بین چین و عراق در این ۱۰ سال ۳۴ برابر شده است. حجم تجارت دوجانبه بین دو کشور از رقم ناچیز ۵۱۷

میلیون دلار در سال ۲۰۰۲ به رقم قابل توجه ۱۷/۵ میلیارد دلار در پایان سال ۲۰۱۲ رسید. جالب اینجاست که در همین دوره زمانی، تجارت بین عراق و ایالات متحده امریکا فقط ۵/۶ برابر شد (Al-Tamimi, 2013).

روابط چین و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس (G.C.C)

از زمانی که چین و شورای همکاری خلیج فارس موافقت‌نامه‌ی همکاری اقتصادی، تجاری، سرمایه‌گذاری و تکنولوژیکی امضا نموده و مذاکرات پیرامون منطقه‌ی آزاد تجاری چین-GCC را آغاز کرده‌اند، روابط اقتصادی آنها در زمینه‌های تجارت، سرمایه‌گذاری، و پروژه‌های پیمانی گسترش چشم‌گیری یافته است. در اینجا اشاره‌ی کوتاهی به روابط چین با مهم‌ترین کشورهای عضو شورا می‌کنیم.

چین و عربستان سعودی

عربستان سعودی از سال ۲۰۰۰ تاکنون بزرگ‌ترین تأمین‌کننده نفت چین بوده است. به گونه‌ای که این کشور اکنون یک پنجم نفت خام چین را تأمین می‌کند (Al-Tamimi, 2013). چین در حال گرفتن جایگاه ایالات متحده به عنوان بزرگ‌ترین واردکننده نفت از عربستان است. برخی برآوردها گویای آن است که تقاضای ایالات متحده برای نفت در طول ۱۵ سال آینده کاهش خواهد یافت و این در حالی است که انتظار می‌رود تقاضای چین برای نفت تا سال ۲۰۳۰ به ۱۶/۳ میلیون بشکه در روز برسد. این افزایش تقاضا دو پنجم افزایش جهانی تقاضای نفت را تشکیل خواهد داد. بنابراین عربستان سعودی به عنوان بزرگترین تولیدکننده نفت جهان متقاعد شده است که چین قابل اعتمادترین شریک این

کشور از لحاظ «امنیت تقاضا»^۱ است (Cafiero, 2012: 18). علاوه بر این، پیامدهای حملات ۱۱ سپتامبر و از جمله پیچیدگی‌های بوجود آمده در روابط امریکا و عربستان سعودی و به ویژه انتقاد غرب از عملکرد عربستان در زمینه‌ی حقوق بشر باعث شده است پیوندهای نزدیک‌تر با چین برای عربستان جذابیت بیشتری داشته باشد. تجارت در قلب روابط بین عربستان سعودی و چین قرار دارد. صنایع پتروشیمی و به ویژه نفت خام در مرکز این مبادلات قرار دارد اما رابطه تجاری بین دو کشور فقط در این موارد خلاصه نمی‌شود. بر اساس آمارهای صندوق بین‌المللی پول، تجارت دوجانبه بین عربستان سعودی و چین در دو دهه گذشته تقریباً ۵۸ برابر شده است. از ۱/۲۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ به حدود ۷۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۲ رسیده است. چین (پس از ژاپن) دومین مقصد بزرگ صادرات نفت خام عربستان است. چین هم‌چنین بزرگ‌ترین تأمین‌کننده کالاهای و خدمات برای عربستان است. کالاهای مصرفی ارزان شامل لوازم الکترونیک، پارچه و منسوجات و مواد غذایی، مهم‌ترین واردات عربستان سعودی از چین را تشکیل می‌دهند (Al-Tamimi, 2013). بررسی ابعاد گوناگون رابطه چین و عربستان سعودی بیشتر نشان‌گر تصویری مبتنی بر نوعی شراکت در حوزه اقتصاد- انرژی بوده است و نه یک اتحاد سیاسی- استراتژیک.

چین و قطر

با توجه به این واقعیت که اکنون قطر به عنوان یک بازیگر جهانی اصلی در زمینه تولید گاز طبیعی مایع (LNG) در حال ظهور است، می‌توان انتظار داشت که چشم‌اندازهای همکاری چین و قطر نیز رو به گسترش باشد. هم‌اکنون قطر یکی از بزرگترین دارندگان و نیز تولیدکنندگان گاز طبیعی مایع در جهان است و تلاش

1. security of demand

زیادی می‌کند تا بتواند حتی جایگاه نخست جهانی در این زمینه را از آن خود کند. به همین منظور قطر در سال‌های اخیر حدود ۱۰۰ میلیارد دلار در بخش انرژی سرمایه‌گذاری کرده است (Sager, 2010: 4). در این زمینه شرکت نفت چین^۱ در سال ۲۰۰۳ یک موافقت‌نامه رسمی خرید و فروش گاز با شرکت قطری راس‌غاز^۲ به منظور تأمین سالانه سه میلیون تن LNG برای چین امضا کرد که از سال ۲۰۰۸ عملیاتی شد. قطر همچنین یکی از کارخانجات بسیار بزرگ تولید تجهیزات LNG را افتتاح کرده است که آسیا را به عنوان بازار هدف محصولات خود می‌بیند. فو چنگیو^۳ مدیرکل شرکت ملی نفت ماوراء بحار چین^۴ اعلام کرده است که انتظار می‌رود واردات سالانه شرکت او تا سال ۲۰۲۰ به ۶۰۷ میلیون تن برسد. وی همچنین امیدوار است قطر بتواند بخشی از این میزان واردات را تأمین کند (Sager, 2010: 5-6).

آخرین گام از پیشرفت روابط چین و قطر، غیر از بخش انرژی، افتتاح بازار اژدها^۵ در دوحه، پایتخت قطر در اواخر فوریه ۲۰۱۳ بود. این بازار در واقع یک ابرفروشگاه چینی است که کالاهای ساخت چین را در قطر می‌فروشد. این بازار اندکی پس از این آغاز به کار کرد که مشخص شد روابط تجاری دوجانبه بین دو کشور در سال ۲۰۱۲ به ۸/۴۵ میلیارد دلار رسیده و نسبت به سال پیش از آن ۴۵ درصد رشد داشته است (de Paiva, 2013).

1. Chinese Petroleum Corporation
2. RasGas
3. Fu Chengyu
4. China National Offshore Oil Company
5. Dragon Mart

چین و کویت

در میان دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس، همان‌طور که در مقدمه اشاره کردیم، کویت طولانی‌ترین روابط با چین را داشته (از سال ۱۹۷۱) و بزرگ‌ترین تأمین‌کننده وام‌های رسمی خاص برای چین بوده است. صندوق کویتی توسعه اقتصادی عرب^۱ از ۱۹۸۲ تا ۲۰۰۱، ۶۲۰ میلیون دلار وام با شرایط مناسب به چین پرداخت کرده است. شرکت ملی نفت چین در سال ۱۹۸۳ با قراردادهایی محدود برای تأمین نیروی کار و سایر خدمات وارد کویت شد. اما رأی ممتنع چین به قطعنامه سازمان ملل مبنی بر محکوم کردن تهاجم عراق به کویت، تجارت بین دو کشور را متوقف کرد. کویت پس از جنگ یک سری پیمان‌های دفاعی و امنیتی با هر پنج کشور عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد به امضا رساند و ۱۸۶ میلیون دلار صرف خرید توپ ۱۵۵ میلیمتری از چین کرد. تجارت دوجانبه دو کشور در سال ۲۰۰۲، ۷۲۷ میلیون دلار بود و پس از آن همواره رشدی چشمگیر داشته است (Ghafouri, 2008: 12). روابط چین و کویت به ویژه از لحاظ سرمایه‌گذاری‌های دوجانبه بسیار شکوفا بوده است. کویت نخستین کشور عربی بود که در چین سرمایه‌گذاری مستقیم کرد. چین نیز متقابلاً سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی به ویژه در طرح‌های عمرانی کویت داشته است. بر اساس یک گزارش، در سال ۲۰۰۹، بیش از ۱۰ کمپانی چینی در بخش‌های ارتباطات، زیرساختها، ساختمان، نیروی کار، خدمات مهندسی و دیگر حوزه‌های کشور کویت فعال بوده‌اند (Niazi, 2009: 23).

1. Kuwait Fund for Arab Economic Development

چین و امارات متحده عربی

روابط این دو کشور نیز در سال‌های اخیر پیشرفت چشمگیری داشته است. در واقع امارات متحده عربی واسطه یک سوم تجارت بین چین و کشورهای خلیج فارس است که میزان آن به ۱۰۰ میلیارد دلار می‌رسد. امارات همچنین واسطه بیش از یک پنجم تجارت بین چین و همه کشورهای عربی است که میزان آن تا ۱۵۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود. همه این‌ها نشان‌دهنده اهمیت امارات متحده عربی به عنوان شریک تجاری چین است. براساس آمارهای ارائه شده توسط گائو یوشنگ^۱ که سفیر چین در امارات است، حجم تجارت بین دو کشور در طول ۱۰ سال گذشته سالانه ۳۵ درصد رشد داشته است. علاوه براین، تجارت بین دو کشور در ۱۱ ماه نخست سال ۲۰۱۱ حدود ۳۲ میلیارد دلار برآورد می‌شود که نسبت به حجم کل تجارت سال ۲۰۱۰ دو کشور افزایشی ۳۸ درصدی را نشان می‌دهد. در این مدت صادرات چین به امارات تا ۲۸ درصد افزایش یافت و به ۲۴/۳ میلیارد دلار رسید در حالی که واردات چین از امارات ۸۹ درصد افزایش داشت و به ۷/۶ میلیارد دلار رسید. چین از سال ۲۰۰۷ تبدیل به دومین شریک تجاری بزرگ امارات متحده عربی (پس از هند) شده است. در سال‌های ۲۰۰۷، ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ به ترتیب ۸/۵ درصد، ۸/۶ درصد، و ۷/۵ درصد کل تجارت خارجی امارات متحده عربی با چین بوده است (The Emirates Center for Strategic Studies, 2012).

اقتصاد چین وابسته به امارات متحده عربی به عنوان یک خروجی تجاری برای صادرات به منطقه است. به طوری که تقریباً ۷۰ درصد صادرات چین به امارات به کشورهای GCC، آفریقا، و حتی اروپا باز-صادر^۲ می‌شود. این موضوع نشان-

1. GaoYusheng
2. re-export

دهنده اهمیت فزاینده امارات متحده عربی به عنوان یک کانون تجاری در منطقه است. امارات از لحاظ قابلیت جذب سرمایه‌گذاری چینی نیز جایگاه نخست در بین کشورهای عربی را از آن خود کرده است. برآوردهای دپارتمان توسعه اقتصادی ابوظبی حکایت از آن دارند که شمار کمپانی‌های چینی فعال در این امیرنشین به ۳۰۰۰ کمپانی می‌رسد. علاوه بر این، بیش از ۲۰۰۰۰۰ شهروند چینی در امارات متحده عربی اقامت داشته و کار می‌کنند (The Emirates Center for Strategic Studies, 2012). با توجه به این مسائل می‌توان گفت منافع راهبردی چین در امارات متحده عربی نیز بیشتر از نوع منافع تجاری-اقتصادی است تا بحث انرژی یا همسویی‌های سیاسی-استراتژیک.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شد دلایل اقبال روزافزون چین طی دو دهه گذشته نسبت به منطقه خلیج فارس روشن شود. البته این اقبال جنبه یک‌سویه نداشته و کشورهای حوزه خلیج فارس نیز در همکاری با پکن تمایل زیادی از خود نشان داده‌اند. تأمین منافع اقتصادی و سیاسی بازیگران مذکور و شرایط ساختار نظام بین‌الملل، صریح‌ترین توجیه برای گسترش این چنین روابطی بوده است. لیکن به صورت خاص‌تر در این مقاله سعی شد بر اساس سه محور اساسی اولویت‌های انرژی، منافع سیاسی-نظامی و منافع تجاری-اقتصادی، منافع استراتژیک جمهوری خلق چین در خلیج فارس شناسایی گردیده و متغیرهای دخیل در افزایش روابط دو جانبه مورد تأمل قرار گیرد.

در رابطه با بحث امنیت انرژی دیدیم که رابطه معکوس شدیدی میان تقاضا و تولید داخلی چین وجود دارد. بر همین اساس دیپلماسی انرژی-محور و منفعت

گرایانه چین بر مبنای رایزنی‌های مشترک سیاستگذاران دولتی و شرکت‌های نفتی بزرگ چینی شکل گرفته و به طور فزاینده‌ای درصدد به حداکثر رساندن امنیت انرژی در این کشور است. هان ونکه^۱ معاون مدیر موسسه تحقیقات انرژی در کمیسیون ملی اصلاح و توسعه چین، طی سخنرانی‌اش در ژوئن ۲۰۰۴ گفته بود: «چین، برای تأمین امنیت انرژی باید از تمام نفوذ بین‌المللی و توان ملی خود جهت گسترش همکاری‌های بین‌المللی با کشورهای عمده تولیدکننده و صادرکننده انرژی در حوزه‌های مختلف سیاست، اقتصاد، تجارت و دیپلماسی بهره‌گیری» (کولایی و تیشه‌یار، ۱۳۸۹: ۱۲۵). این سخن به وضوح موضع جدی مقامات پکن را برای رابطه پایدار با کشورهای حوزه خلیج فارس به عنوان غنی‌ترین سرزمین‌های دارای نفت و گاز طبیعی توصیف می‌کند.

در رابطه با منافع سیاسی - نظامی باید گفت که آمریکا بزرگ‌ترین مانع برای به بار نشستن بلندپروازی‌های چین در منطقه استراتژیک خلیج فارس است. تقویت روابط حسنه با کشورهای هم‌چون ایران و تغذیه تسلیحاتی آن، از سراسرترین تمهیدات پکن برای برهم زدن آرامش نسبی ایالات متحده و خنثی ساختن پارازیت‌های سیاسی - اقتصادی آن در منطقه است. در عین حال، محورهای سیاست خارجی چین مبنی بر تقویت مناسبات پایدار با سایر کشورها، تحکیم رابطه دوستانه با همسایگان، ارتقای سطح همکاری با جهان در حال توسعه و حل و فصل مشکلات در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی، همگی گواهی بر انعطاف دیپلماتیکی و برون‌گرایی سیاست خارجی این کشور است. اتخاذ این مواضع به هیچ عنوان اتفاقی یا اخلاقی نیست. بلکه جاده صاف کنی برای نیل به اهداف بلندمدت اقتصادی و تأمین استراتژی واقع‌گرایانه و منفعت‌طلبانه‌ی چین است.

1. Han Wenke

بدیهی است که یک محیط بین‌المللی آرام و بدون حاشیه بهترین زمینه برای بالندگی کشوری است که در اوان توسعه‌یافتگی قرار دارد. امروزه چین شدیداً خواهان این است که توزیع قدرت در سطح نظام بین‌الملل را به نفع خود تغییر دهد. تنها این‌گونه است که می‌تواند ساختار بین‌المللی را برای دهه‌های آینده به نفع خود شکل داده و هژمونی نسبی ایالات متحده را زیر سوال ببرد. در عین حال به نظر می‌رسد چین رغبت چندانی برای ورود به جبهه‌گیری‌های بین‌المللی و حمایت تام از برخی کشورها در مقابل برخی دیگر ندارد. منطق سیاست خارجی چین بیشتر یک منطق اقتصادی است تا موازنه‌های سیاسی و نظامی.

در رابطه با منافع اقتصادی-تجاری دیدیم که تا چه حد اقتصاد چین و کشورهای حوزه خلیج فارس هم‌چون پازل یکدیگر را تکمیل می‌کنند. آن‌ها بهترین شریک تجاری ممکن برای یکدیگر هستند. برای درک این مطلب کافی است فقدان نیروی کار حرفه‌ای و تقاضا برای کالاهای صنعتی ارزان قیمت در کشورهای حاشیه خلیج فارس را در کنار فشار جمعیت بیکار، تولیدات انبوه صنعتی، و عطش انرژی چین بگذاریم. آنگاه منطقی بودن عمق روابط اقتصادی-تجاری دوطرف آشکار می‌شود. دولت‌های رانتیر منطقه نفت‌خیز خلیج فارس که مستقل از طبقات اقتصادی در جامعه خود بوده و خزانه سرشار از ثروت منابع طبیعی را زیر دست دارند برای ارضای نیازهای تسلیحاتی خود نیز چین را بهترین گزینه می‌دانند. چالش امنیت به عنوان یکی از ساختاری‌ترین ویژگی‌های منطقه خلیج فارس همیشه مطرح بوده و تمایل زیاد کشورهای این منطقه برای مجهز شدن به سلاح‌های روز نیز قبل از هر چیز به نفع چین تمام شده است. می‌توان گفت تغییری که در رویکردهای اقتصادی چین در دهه ۱۹۸۰ به وجود آمد و طی آن پکن انزوای طلبی و مواضع تند ایدئولوژیک سابق خود را کنار گذاشت، تأثیر ژرفی

بر آینده این کشور، منطقه خلیج فارس و نظام بین‌الملل به طور کلی بر جای گذاشته است.

منابع

- جنتی، فرامرز (۱۳۸۸). «سیاست خارجی چین در سال ۲۰۰۹»، رویدادها و تحلیل‌ها، شماره ۲۳۳، صص ۷۶ تا ۷۸
- شریعتی نیا، محسن (۱۳۸۶). «سیاست خاورمیانه ای چین»، سیاست خارجی، سال بیست و یکم، شماره ۳، صص ۶۶۳ تا ۶۸۲
- کولایی، الهه و تیشه یار، ماندانا (۱۳۸۹). «مطالعه تطبیقی رهیافت‌های امنیت انرژی چین و ژاپن در آسیای مرکزی»، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۱، صص ۱۲۳ تا ۱۴۰
- موسوی شفائی، مسعود و دارابی، گل‌تاب (۱۳۹۰). «اهداف و ابعاد دیپلماسی انرژی چین»، روابط خارجی، سال سوم، شماره ۴، صص ۵۳ تا ۸۰
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۰). موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، ناشر: روزنه

Al-Tamimi, Naser (2013b) China-Saudi Relations: Booming Trade, available at: <http://www.alarabiya.net/views/2013/02/22/267670.html>

Al-Tamimi, Naser (2013a) China in Iraq: winning without a war, available at: <http://english.alarabiya.net/en/views/2013/03/16/China-in-Iraq-Winning-Without-a-War.html>

Bahgat, Gawdat (2005) "Energy partnership: China and the Gulf States", Organization of the Petroleum Exporting Countries, *OPEC Review*, June 2005.

Cafiero, Giorgio (2012) Review: China and the Persian Gulf, a Report Produced by FPIF, July 23, 2012, available at: http://www.fpif.org/articles/review_china_and_the_persian_gulf

- Daojiong, Zha (2006) "China's energy security: Domestic and international issues", *Survival: Global Politics and Strategy*, Volume 48, Number 1, Spring 2006, pp. 179-190.
- Daojiong, Zha (2005) "China's Energy Security and Its International Relations", *THE CHINA AND EURASIA FORUM QUARTERLY*, Volume 3, No. 3, November 2005.
- De Paive, Bruno (2013) Strengthening China-Qatar Relations Mutually Beneficial, available at: <http://www.eurasiareview.com/16032013-strengthening-china-qatar-relations-to-be-mutually-beneficial-anal>
- EIA (2012), Economic growth continues to drive China's growing need for energy, available at: <http://www.eia.gov/todayinenergy/detail.cfm?id=8070#ysis/>
- Habibi, Nader (2011) *Growth in Economic Relations of China and India with the GCC Countries*, (2012) The UAE and China: A Strategic Partnership, The Emirates Center for Strategic Studies and Research, 26 Jan 2012, available at: http://www.ecssr.ac.ae/ECSSR/print/ft.jsp?lang=en&ftId=/FeatureTopic/ECSSR/FeatureTopic_1500.xml
- Harold, Scott & Nader, Alireza (2012) "China and Iran: Economic, Political, and Military Relations", CENTER FOR MIDDLE EAST PUBLIC POLICY (RAND), available at: <http://www.rand.org/>
- Ghafouri, Mahmoud (2008) China's Policy in the Persian Gulf, *Middle East Policy Council*, available at: <http://mepc.org/journal/middle-east-policy-archives/chinas-policy-persian-gulf?print>.
- Kreft, Heinrich (2006) "China's Quest for Energy", *Policy Review*; Oct/Nov 2006; Number 139, pp. 61-70.
- Madsen, Julian (2006) "China's Policy in the Gulf Region: From Neglect to Necessity", a report produced by PINR, October 27, 2006. (2012) *BP Statistical Review of World Energy*, June 2012, available at: bp.com/statisticalreview.
- Morris, Aaron (2012) "From Silk to Sanctions and Back Again: Contemporary Sino-Iranian Economic Relations", *al Nakhlah*, Winter 2012.
- Mo, Chen (2011) Exploring Economic Relations between China and the GCC States, *Journal of Middle Eastern and Islamic Studies* (in Asia) Vol. 5, No. 4, 2011.
- Niazi, Khazir (2009) Kuwait Looks towards the East: Relations with China, available at: <http://idjames.org/2012/06/kuwait-looks-towards-the-east-relations-with-china/>

- Sager, Abdulaziz (2010) "GCC-China Relations: Looking Beyond Oil – Risks and Rewards", pp 1-21, in: *China's Growing Role In the Middle East: Implications for the Region and Beyond*, The Nixon Center.
- L. Sullivan, Meghan (2010) Iran & the Great Sanctions Debates, *The Washington Quarterly*, Volum 33. Issue 4.
- Thompson, Drew (2010) Think Again: China's Military, *Foreign Policy*, March/April 2010.
- Weitz, Richard (2012) "CHINA-IRAQ TIES: OIL, ARMS, AND INFLUENCE", SLD, available at: <http://www.sldinfo.com/china-iraq-ties-oil-arms-and-influence/>
- Yetiv, Steve A.; Lu, Chunlong (2007) "China, Global Energy, and the Middle East" *The Middle East Journal*, Volume 61, Number 2, April 2007, pp. 199-218(20).
- Yuan, Lu (2010) "China's Strategic Interests in the Gulf and Trilateral Relations among China, the U.S. and Arab Countries" pp 23- 30, in: *China's Growing Role In the Middle East: Implications for the Region and Beyond*, The Nixon Center.
- Yushihara, Tushi & Sokolsky, Richard (2002) The United States and China in the Persian Gulf: Challenges and Opportunities, *THE FLETCHER FORUM OF WORLD AFFAIRS*, VOL.26:i WINTER/SPRING 2002.
- Ziegler, Charles (2006) "The Energy Factor in China's Foreign Policy", *Journal of Chinese Political Science*, vol. 11, no. 1, Spring 2006.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی